

((توماس ترانسترومر))

((مترجم: مرتضی ثقفیان))

مادریگال

میراث من جنگلیست تاریک؛ که بهندرت به آن می‌روم.
اما روزی فرا خواهد رسید که مردگان و زندگان جا عوض می‌کنند.
آن گاه جنگل به جنبش درمی‌آید. ما بی‌امید نیستیم.
سخت‌ترین جرم‌ها لاینحل باقی می‌ماند بهر غم تلاش پلیس‌های بسیار.
همین طور جایی در زندگی ما عشق بزرگ لاینحلی وجود دارد.
میراث من جنگلیست تاریک اما من امروز در جنگلی دیگر راه می‌روم، جنگل روشن.
همه‌ی جاندارانی که می‌خوانند پیچ و تاب می‌خورند می‌جنبند و می‌خزند!
بهار است و هوا بس نیرومند.
من فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی فراموشی‌ام و همان‌قدر دست خالی‌ام که پیراهن بر بند رخت.

فاخته

فاخته‌ای بر درخت غان نشسته بود و هو هو می‌کرد، نزدیک شمال خانه.
صدایش چنان بلند بود که اول خیال کردم خواننده‌ی آپرایی دارد ادای فاخته در می‌آورد.
ناباورانه آن را دیدم. با هر صدا، پرهایی دُمش مثل دستک تلمبه‌ی آب، بالا و پایین می‌جست.
آن وقت جفتی زد، چرخید و رو به هر چهارسو صیحه کشید.
بعد پر زد و اندکی ناسزاگویان بر فراز خانه پرواز کرد و رو به دورها به جانب مغرب...
تابستان رو به پیری می‌رود و همه چیز به هم پیوسته به پچیچه‌ای ملال انگیز بدل می‌شود.
کوکولوس کانوروس به گرمسیر باز می‌گردد. فصل او در سوئد سر آمده است.
فصلی که چندان طولانی نبود! در حقیقت فاخته شهروند زئیر است...
من دیگر چندان دلبسته‌ی سفر نیستم. اما سفر به سراغم می‌آید.
اکنون که بیش از پیش به گوشه‌ای رانده می‌شوم،
اکنون که حلقه‌های سال‌ها رشد می‌کنند، اکنون که برای خواندن نیازمند عینکم
همیشه خیلی بیش تر از حد طاقت ما اتفاق می‌افتد.
چیزی نیست که به حیرت‌مان وادارد.
این افکار با خود می‌برند مرا،
با همان وفاداری که سوسی و چوما می‌برند مومیایی لیوینگستون را در دلِ افریقا.

پرلودها، تکه سوم

اشکوبی که بخش عمده‌ی زندگانی‌ام را در آن سر کرده‌ام باید خالی شود. حالا از همه چیز خالی شده است. لنگر برداشته شده. اما باوجود سوگِ هنوز حاکم، از همه‌ی اشکوب‌های دیگر شهر، سبک‌تر است. حقیقت به مبلمان نیازی ندارد. من یک بار زندگی را دور زده‌ام و به نقطه‌ی آغاز بازگشته‌ام: اتاقی خاموش شده. آن‌چه این‌جا بر من گذشته‌است، همچون نقوشِ مصری بر دیوارها نمایان است، نقوشی بر دیواره‌های یک مقبره. اما آن‌ها بیش از پیش در معرض زوال‌اند. آخر نور خیلی شدید است. پنجره‌ها بزرگ‌تر شده‌اند. این اشکوبِ خالی، دوربینی‌ست بزرگ که آسمان را نشانه رفته است. سکوتِ آن مثل نمازِ کواکرهاست. آن‌چه به گوش می‌رسد صدای کبوتران حیاط خلوت‌هاست، بق بقویشان.